

محمد منعم مهدی آخر الزمان باشد و معنی اقامه ابواب دنیا بدین پس بضم این فضائل هم فاطمه اعلی و اشرف از مریم میباشند  
 علی قائلین لفظ العالمین را در باره مریم معمول بر لفظ لام مرسوم میباشند لهذا مراد زمان عالمیان نبی است که میگیرند و  
 لفظ لام العالمین فاطمه را مع وجه و این دلایل حمل میکنند این را بر لفظ لام متغزاتی لهذا فاطمه را افضل کل عالمیان دنیا  
 و آخرت نسبت به سایر نبیها و کمال این زمان را ثابت شده پس یا قابلیت حصول نبوة و ولایت اینها دارند یا نه چنانکه در حدیث  
 و در قول دارند احدها جایز است بل قابلیت نبوة دارند چنانچه سید مریم نبی بنفس خود یا بر زمان بودند و  
 لیس لک ثبات و نه قائلش معلوم بل محمول است ثابتها این زمان با لذات قابلیت نبوة و خلافت اصلاً  
 ندارند هر چند کمال باشد و کمال مسلم نبوة و خلافت نبیها شد علی غایت مافی الباب است که حجت علی نفسها باشد و همین صحیح  
 و نسبت است ثم بعد علم سادس بحجت ثبوت کمال ذات و سیادة و عمدة و علم و عبادة و عقل و طهارة فاطمه  
 جناب پیدا وقت آمدن او تهاده بر تعظیم اجلال او پیش از استقبال هم چند قدم از جای خودی آمد چنانچه  
 در بخاری هم این مرویت و بریشانی او بوسه میداد و بطرف راست خود و گاهی بجای خود جانش میداد و در  
 میگفت و چنین سیده هم بوقت تشریف آوری تبید عالم بهمین اجلال و تعظیم استقبال بوسه شخصت میکرد سابع  
 در اینجا نص کرد که حسین سردار اهل جنت اند پس اهل جنت یا انبیاء و خلفاء حقند اند یا مؤمنین کاطین اند  
 پس اینجا ثابت شد که حسین اعلی مراتب زکلی انبیا است که بجهت بیسل برآورد او نیست که حسین بغیر از سید انبیا از همه انبیا  
 اعلی مرتبه اند زیرا که آنحضرت اصل این شجره است اما العقلا پس بدانکه حسین شرافت و کمال ذاتیه خود مع شرافت  
 جد خود که سید انبیا باشد و مع شرافت مادر خود که سیده زنان عالمیان دنیا و عقبی است و مع شرافت پدر خود که سید  
 الاصغیا و السادة است سیادة ثابت دارند پس آنکس که چنین سادات عوالم و اوادم طیبین ظاهرین بصومین  
 منسوب بکون و تولد خود شوند واجب است که آنها سید السلاوة باشند پس حسین بعد جد خود پدر خود از سید  
 السلاوة عوالم و اوادم و حج بابا باشند و کدام کس را در عالم چنین امتساب بغیر این بود و هر دو حاصل ثابت  
 باشد تا من در اکثر صلح اخبار را این خبر سید اشباب هذا الجنة و ادوست و ابوها خیر منها کما  
 سواد احمد و ابن ماجه و ابوشیم و الخوارزم و غیر هم و نقل خیر بجزی افضل من انبیا باشد و بغیر این بسیار احادیث  
 بالانفراد در باره علی ثابت اند چون و هو سید و صیاتی و اولیاتی و سید الاصغیا و الاوصیاء الاولیاء  
 و الاخرین و ادوست پس علی بذاته سید السلاوة اربع اهل کس او صغیر و دنیا می باشد سوال علی و  
 حسین مع یاقی اهل بیت افضل کل انبیا اند یا افضل از انبیا غیر اولو العزم یا نه بل افضل صحابه اند

جواب در فضیلت علی و حسین از کل انبیا و اولاد انبیا و غیر نبوی و در تکلمین اما خلافت نبوت بلی و فضیلت تسعة قول دارند  
 اولها هر یک اثنا عشر فضل و کمال از کل انبیا و بعد سید الانبیا اند ثانیها در فضیلت آمده است از اولاد انبیا و اولاد انبیا  
 توقف دارند در غیر اولاد انبیا و همین قول منویشیج مفید و سید مرتضی و آیه الله فی العالمین در بعضی کتب  
 میباشد ثالثها از غیر انبیا افضل کل اند و همین مذکور جمعی از تفضیلی عامه هم هست لیس بحجید سوال  
 مراد از فضیلت و خیریت است جواب تکلمین نیز در آن سه قول دارند احدی کمال ذات صفات است  
 ثانیها کثرت محاسن و مناقب محامد است ثالثها کثرت ثواب بکثرت صفات فعال و اشق اعمال مع کمال  
 سزتم و نهایت علمیم میباشد هر ابعها عالی مراتب اعظم مدارج مع کمال ذات صفات بشری است خامسها  
 جمع بر این اقوال معاً مراد میباشد و این جمع حسن است و وجه دیگر اند این رساله گنجایش ندارد  
**قال للنسائی ذکر الاخبار المأثورة بان فاطمة بضعة من**  
**رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم ترجمه** امام نسائی فرمود که اینجا بیان  
 همان حدیثهای منقول است که فاطمه زهرا پاره گوشت پیوسته است **حدیث** ابنا نا احمد بن شعیب

قال اخبرنا ابن قتیبة بن سعید قال حدثنا الليث عن ابی ملیکه عن المسور بن مخرمة قال سمعت رسول

الله <sup>ص</sup> وهو على المنبر يقول ان بنی هشام بن المغيرة استاذ نونی ان ينكحوا ابنتهم عن علی بن ابي طالب

فلا اذن ثم لا اذن الا ذای ان یربدا بت ابی طالب ان یطلق او یقارن فابنتی وان ینکح ابنتهم قال <sup>ص</sup>

هی بضعة منی یربونی ما اراها و یبی ذینی ما اذینها و من اذی رسول الله فقد حبط عمله **ترجمه**

امام نسائی از مسور بن مخرمه روایت کرده او گفت که من شنیدم پیغمبر بر منبر میفرمود که تحقیق اولاد ابو جهل که هشام

بن مغیره نام دارد و اذن میخواهند از من اینکه دختر او را بنکاح علی در آرند و من اذن نمیدهم پس بن اذن نمیدهم

بنکاح او مگر آنکه پس او طالب برای خود اراده کند مفارقه و طلاق دخترم را پس بنکاح آرد دختری بنی هشام را

چه فاطمه دخترم پاره گوشت منست خبر صلی روح بدن منست و طلق می اندازم و آنچه او را در طلق می اندازد و اذیت

میکند مرا جمیع آنچه او را در اذیت می اندازد و هر که پیغمبر را در طلق می اندازد پس تحقیق هر یک اعمال آن مجزی طلق و

ساقط میشوند **قال للنسائی ذکر اختلاف النافین هذا الخبر ترجمه** امام نسائی

فرمود که اینجا بیان اختلاف ناقلان حدیث بضعة منی **حدیث** ابنا نا احمد بن عثمان قال حدیثی

بن آدم قال حدثنا بشر بن السري قال حدثنا الليث بن سعد قال حدثنا ابن ابی ملیکه قال سمعت

المسور بن مخرمه یقول سمعت رسول الله ﷺ یخطب ثم قال ان ابی هاشم استاذ نوفی ان یكوا انتم علیا وانی  
 اذن ثم لا اذن لان یرید ان یطالب ان یفارق الخلق وان یتكح انتم ثم قال ان فاطمة بضعة منی یوذنی ما اذنها  
 وین بی ما لا یها و ما كان لمان یجمع بین بنت حدیة و بین بنت رسول الله ﷺ **توجه** امام نسائی باسناد دیگر از  
 مسوره روایت کرده که من شنیدم پیغمبر در یک خطبه میخواند پس ازان فرمود که تحقیق اولاد ابو جهل از من اذن میجویند که  
 نکاح کنند دختر ابو جهل را با علی من تحقیق اذن اجازه بان اصلاً نمیدهم و هرگز اذن بان نکاح نمیدهم مگر آنکه پسر  
 ابولباب و هفارقت کند از حرم فاطمه زهرا را و نکاح او کند و فرمود فاطمه سخت گوشت من است ایضا میرساند مرا  
 آنچه ایضا میرساند او در قلع و صعوبه می اندازد مرا آنچه فاطمه او تعلق و تعب می اندازد و نیت با زیر بعلی اینکه  
 جمع کند میان دختر دشمن خدا و میان دختر رسول الله ﷺ **حدیث** اباناحمد بن شعیب قال حدثنا الحارث بن

مسکین قراة طیبة انا سمع عن سفیان عن عمر بن اوبلیکه عن المسور بن مخرمه ان النبی قال ان فاطمة  
 بضعة منی من اغضبها فقد اغضبنی **توجه** امام نسائی باسناد دیگر از مسور روایت کرده که تحقیق پیغمبر فرمود که  
 بدستی فاطمه حرم قطعه گوشت بدن من است هر کس او را بغضب آورد من بغضب آورده **حدیث** اباناحمد

بن خالد حدیثنا بشر بن شعیب عن الزهري قال اخبرني علي بن الحسين ان المسور ابن مخرمة اخبره  
 ان رسول الله ﷺ قال ان فاطمة بضعة منی **توجه** امام نسائی باسناد دیگر از مسور روایت کرده که حضرت  
 رسول فرمود که تحقیق فاطمه سخته گوشت بدن من است **حدیث** اخبرني عبد الله بن سعد بن ابراهيم

بن سعد قال حدثني عمي قال حدثنا ابی عن الوليد بن كثير عن محمد بن عمرو بن طلحة انه حدثنا ابن شهاب  
 حدیثان علی الحسین حدیثان المسور بن مخرمه قال سمعت رسول الله ﷺ یخطب علی المنبر هذا وانا یومئذ  
 محتلو فقال ان فاطمة بضعة منی **توجه** امام نسائی باسناد دیگر از علی ابن الحسین و او از مسور روایت کرده

که من شنیدم خطبه میخواند پیغمبر بر همین منبر که در مدینه است و من در آنوقت طفل بالغ بودم که پیغمبر فرمود تحقیق فاطمه  
 پارها گوشت بدن من است **تشریح** بدانکه اینجاست قضی و تبیاد و معارضه **اول** مسور مخالف علی و  
 از انقض شد عثمان دست پس روایتی منقض علی در هر حال خصوصاً در باره علی معطل و باطل است زیرا که

حدود منقض علی مناقض است ثانی این حدیث مسور مخالف اصول امامیه و مخالف اکثر روایات اهل سنت است  
 چه آنچه صحیح متفق علیست از این حدیث است همین قدر است قال م ان فاطمة بضعة منی من اسرها  
 فقد اسر فی ومن اذاها فقد اذانی پس آنچه مخالف متفق علیست چه بود باشد زیادتی آن متعلق و موضوع

راوی می باشد ثالث مسور خود در نقل این مصطرب است گاهی چیزی و گاهی چیزی دیگر کمی زیادتی نقل کرده و  
اضطراب و اقوی دلیل است که زیاده بر عبارت منقول با کمال اقترا و ایجاد استدلال اضطراب او دیگر نیست  
که گاهی میگوید که در کتب این حدیث را پیغمبر خواند و گاهی میگوید که بر سر بدین خوانده و جمع این مباحثه محالست چه عقد  
فاطمه در بدین واقع شده پس اگر این حدیث را کل موضوع از مسور ندانی لا محاله باید که همان قدر بطریق مروی  
اصول صحیح هر فرقه است صحیح بدان بشناخته آنها و زاید بر آن قطعاً باطل است خاصاً این حدیث خلاف کتاب  
و شریعت نبی الله است چه در کتاب الله آورده و در شریعت خود عموماً قرار داده فاطمه و اطاب لکم من النساء  
متفق و ثلاث و رباع هر گاه بامت آنحضرت از یک تا چهار نکاح مباح باشد و علی هم از امت آنحضرت است پس  
چگونه جایز باشد بر آن پیغمبر که حلال خدا را حرام و حرام را حلال خلاف کتاب شریعت خود سازد بر علی سادس  
در مسانید دیگر زیاده بهم از منقول است که فاطمه فریادی نزد پیغمبر آمده عرض کرد که مردم میگویند که غیرت بر  
دختران کنی که بر دخترت علی دختر ابوجهل را نکاح می آرد پس پیغمبر دست فاطمه را گرفته در مسجد با خود آورد و  
اینکلمات منقوله مسور را عیاذاً بالله فرمود و عاशा و کلاً از فاطمه زیر او از سید انبیا که چنین حرکات و کلمات شنیع  
آمده باشند این اضطراب دیگر مسور است پس نقل مسور و عبدالله زبیر که او هم راوی این حدیث است چنانچه پیشتر  
آورده هر دو دشمن علی اند بالکل اقترا و باطل است مگر آنچه ما بالا نقل کردیم چنانچه خود مسور در حدیث روایت کرده ان  
فاطمة بضعه منی من اغضبها اغضبنی و همین هم در بخاری غیر آن مرویست تمثیلاً جمعی از مخالفین با مینید دختر  
تصحیح نقل مسور در صد تا و اول آمده و سبب منع نبوی چند چیز ذکر کرده بمنجمله آن دختر ابوجهل مسلمان شده بود  
و در شریعت نکاح ثانی بعلی حلال هم بود یا غرض علی در این باب ریافت حال باقه یا تحريم نکاح بر فاطمه از نبوی  
بوده نه اراده نکاح دختر ابوجهل و اولاد ابوجهل هر گاه هتیدان از نبوی کردند پیغمبر فرمود که من حلال احرام با عکس  
آن بعلی میکنم و لکن اذن نکاح مباح زوجیه فاطمه زید هم و اصراً باعث اذن نمودن نکاح ثانی شفقت پیغمبر بعلی  
فاطمه بود و بود یکی آنکه بغیرت عادی زنان گویا متصف با کبریت زنان می باشد با و فاطمه بنجید و تا زبان شود و اذیت  
و سختی و بخش نبی و خالق می باشد پس بر علی در آن خرابی میشود دیگر شاید که بنا فرمائی فاطمه علی رنج شود بر  
هر دو خوب نیست و اشکال جز اینها نکاح دیگر در زندگی سینه زمان طلیان فاطمه هر از بطور خاص فاطمه علی  
مباح نباشد زیرا که فاطمه بضعه سید انبیا بخش و بالاتفاق بخش سید انبیا می باشد و نیز جناب فاطمه خاص از آل عبا بود  
و دین چارتن عصمت و طهارت هم باینه نظیر قطعاً ثابت است و بغیر فاطمه زنی از آل عبا نیست و مصداق است آنحضرت

و مطهره بالاتفاق میباشد پس چگونه نکاح غیر مطهره در زندگی صدیق طاهره بر خصوصاً بایز باشد چنانچه در زندگی  
 خدیجه کبری رسیدن بیا نکاحی دیگر مباح نبود پس بحسب خصائص و اجلال و تعظیم این هر دو سیده منجی و بعلی نکاح زنی دیگر  
 مباح نبود لهذا نکرده پس این حدیث مسور لا اذن ثم لا اذن مبین است مطلب و مخصوص آن میباشد **جاءوا بچیز**  
 ایاقه عام برای نبی و علی تقرآن سنت ثابت است و تحریم نکاح اینها ثابت نیست مگر آنکه گفته شود کل این ادله که در  
 اشکال درج اند من باب المخصص المبین یا من باب التحريم بالعرض باشد پس تعرض با جمله زایل میشود چه چه  
 مسور غیر مقبول متروک باشد علی کل حال و لکن صحاح دیگر غیر آن چون فاطمه بضعة منی ما امرها فذکرها ما ذبحها

فقلا ذاتی صحیح بالاتفاق عام میباشد پس این شمار یکند باینکه اگر بالفرض حضرت امیر در زندگی فاطمه زن میکردتفتنا  
 بشریت البتة فاطمه را شاق و رنج میشد و آن رنج نبی میشد و رنج نبی حرام بالاتفاق میباشد پس تحریم نکاح دیگر در  
 زندگی فاطمه بر فاطمه حرام بالعرض است از خصائص فاطمه بلالاً و تعظیم ما لها منی باشد ثم الله علم

**قال لئن سألني ذكراً خصصت به علي بن أبي طالب من الحسن و الحسين ابني رسول الله عليه الصلوة والسلام و ریحانتيه من الدنیا و سیدک شبا اهل الجنة الاعیسی بن مریم و محبی**

**بن زکریا علیهما السلام ترجمه** امام زکریا فرمود اینجا بیان میشود همان حدیث  
 که بآن حضرت امیر غیر مخصوص گردید هانا و اولاد او حسین و دو پسر سید انبیا میباشند و دو گل خوشبوئی آنحضرت  
 اند از دنیا و دوسر دار جوانان اهل بیت اند سوائی عیسی پسر مریم و سوائی یحیی پسر زکریا علیهم السلام  
 حدیث ابنا تا احمد بن یحیی که از کتب اعیان حدیث محمد بن سلعة عن ابن اسحاق عن یزید بن عبد الله

بن قسط عن محمد بن اسامة بن زید عن ابيه قال قال رسول الله ص ما انت يا علي مختفی و ابو ولدی وانت  
 منی و انا منک **ترجمه** امام زکریا باسناد خود از زید بن اسامة روایت کرده که حضرت رسول فرمود  
 المے علی تو و ا ماد منی و پدر اولاد منی یعنی پسر حسین و تو از منی و من از تو ام یعنی من  
 و تو یک ذات و متحد الصفا تیمم با هم فرقی نیست سوائی اینکه بعد من بر تو بر احد اسم نبی رسول طلاق نمیشود  
**قال لئن سألني ذكراً خصصت به علي بن أبي طالب من الحسن و الحسين ابني رسول الله عليه الصلوة والسلام**

**ترجمه** امام زکریا فرمود که اینجا بیان میشود حدیث نبوی که حسین علیهما السلام دو پسر آن من اند **حدیث**  
 اخبرني القاسم بن ذكريا بن دينار قال حدثنا خالد بن عمار قال حدثني موسى بن هان بن يسحق الرمي عن عبد الله

ابن ابی بکر بن زید بن المهاجر قال اخبرني مسلم بن ابی سهل لبتال قال اخبرني جرير عن اسامة بن زيد بن جارية قال

طقت رسول الله ليلة لبعض الحاجر فخرج وهو مشتمل على شيء لا ادري ما هو فلما فرغت من حاجتي قلت ما هذا

انت مشتمل على شيء فكشف ذلك الحسن والحسين وركبته فقال هذان بنائ ابنا بنتي اللهم انك تعلم اني اجها فاجها توجهه

امام نسائي باسناد خود از اسامة بن زید روایت کرده که من شبی نزد پیغمبر رفتم برای بعضی حاجت پیغمبر از مردم سرخوی و برآمد

بما لیکه آنحضرت پیچیده بود چیزی بر او من بنیداشتم که آن چه چیزی بود پس وقتیکه فارغ شدم از حاجت خود عرض کردم که

این چه چیزی است که آنرا پیچیده گرفته پس پیغمبر جامه و چادر پیچیده از آنها بکشود پس ناگاه دیدم که امام حسن و امام حسین برود

راهنمایی آنحضرت بودند پس پیغمبر در آنوقت فرمود این پس من پیغمبر من این بار خدا را تحقیق میدانی که من این پس روایت

میدارم پس تو هم آنها روایت از تشریح بانکه باجماع است و تواتر اخبار استقیم علیه است از خصائص نبوت است که اولاد دختر

او فاطمه و اولاد نبوی اند و در کل احکام شرعی چنانچه پیغمبر فرمود و لکل نبی ذریه من صلیه لا انا فان ذریتی من صلیه

علی و بطن فاطمة یعنی ذریه سربنی از پشت خودش است سوای من چه ذریه من از پشت علی و شکم فاطمه است

### قال للنسائي ذكر الاخبار المأثورة في ان الحسن والحسين سيد

### اشباب اهل الجنة ترجمه یعنی امام نسائی فرمود که اینجا بیان آن حدیث نبوی

حسین و حسن و ولید بن زید و سرور مطاع اهل جنت اند **حدیث** ابنانا محمد بن منصور قال حدثنا ابو نعیم

قال حدثنا يزيد بن عروة بن عبد الرحمن بن ابی نعیم عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله الحسن والحسين

سید شباب اهل الجنة ترجمه امام نسائی باسناد خود از سعید خدری روایت کرده که حضرت رسول فرمود که

حسن و حسین و سرور مطاع اهل جنت اند **حدیث** اخبرنا احمد بن حنبل قال حدثنا ابن فضال عن

يزيد بن عبد الرحمن عن ابی نعیم عن ابی سعید الخدری عن النبي قال از حسنا و حسینا سید شباب

اهل الجنة ما استلني من ذلك ترجمه امام نسائی باسناد خود از سعید خدری روایت کرده از پیغمبر که

آنحضرت فرمود تحقیق حسن و حسین و سرور مطاع همه اهل جنت اند نسائی فرمود که اینجا هم از اهل

جنت کسی را نکرده **حدیث** اخبرنا يعقوب بن ابراهيم و محمد بن ادم عن مهران عن ابي بكر بن

عبد الرحمن وهو ابن نعیم عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله الحسن والحسين سيد شباب

اهل الجنة لا ابني الخالة يعني بن ذکریا ترجمه امام نسائی باسناد خود از سعید خدری روایت کرده که آنحضرت

فرمود حسن و حسین و سرور اهل جنت اند تشریح بانکه سیاده اسم و صفت است لکن علم بزرگوارت مقدره سعید

ابن علی السلام ویرال عترة طاهرة او مقرر گردیده و آنها حضرة فاطمه و ازوه معصوم از نیمه اثنا عشر اول آنها علی  
 حسین و نه نیمه از اولاد حسین علیهم السلام اند و بعد اینها بر ذریه آنها میشود که حساب پر و ماوری یا پدری تا آنها  
 برسد و نسیبی شود بلی و لا علی که از غیر فاطمه هزار اند آنها هم سادات میباشد و لکن ما از هر پنج طرفین بالاتفاق  
 اند اما منی لفظی منتقدانند در نهایت ابن اثیر فرمود السيد يطلق على لرب المالك والشريف و

فانسل والكریم والحليم ومحل ذی قومه والزوج والرئيس المقدم واصله من ساد سیود فهو سیود فقلبت  
 الی اویاء لاجل الیاء والتساكنة قبلها ثم ادخلت تھی یعنی نندیدید اطلاق میشود بر رب و مالك و شريف و  
 فاضل و كريم و حليم و تحمیل ذیة قوم و شوهر و رئیس ملك و انكس که مقدم باشد و صلش از ساد سیود  
 هم سیود است بتقلیب او یا را بوجه دیار ساکنه قبل از آن پس یار و در یار و گیاره غام کرده و دیده تبصره  
 هر گاه این بیان شد بدانکه سید بر فاطمه از نیمه اول بیت همه معانی از بوجه اطلاق میشود و در آنها به این معانی ثابت اند  
 سواد معنی زوج و رب اما اطلاق لفظ رب تویی بر آنها جایز است زیرا که مراد مطلق در این قبیل نندتلیه  
 پس بر فاطمه سیده نسا العالمین و برایم اثنا عشر هر گاه لفظ سید من الله و الرسول شریقه عموما علم و ثابت  
 گردیده پس اینها رئیس مطاع و متبوع و کل خلایق دنیا و آخرت و جوایب است و اینها را مطیع تابع میگویند  
 نهایت ظلم میباشد تبصره بر اشکال درین صحاح این احادیث سیاده تعارض منافاة و درین میباش و منافات  
 تعارض در کلام معصوم و نیتق عن ابوی جایز است جواب در اکثر صحاح احادیث ششایسی و نسی و هیچ  
 بنی و ذییت گردید و بعضی معارضه نکرده میشود مع ذلك تطبیق بین المتعارضین اگر مکان باشد و اولی  
 و نسی است از ترک چنانچه در علم سوال فقه و حدیث قاعده مقرر گردید تنبیه هر گاه این مقرر شد  
 پس توفیق و تطبیق درین این احادیث چنین خواهد شد که حدیث اولی الخالة در بیاتیه حال حسین  
 فرموده باشد و اما در آخر عمومست سیاده حسین بدون استثنای میباشد پس این اولی میباشد از ترک  
 بعضی چنانچه حدیث لا تفضلونی علی یحییٰ و فی البعض علی یونس پس این محمول بر بیاتیه

نیت باشد اما در آخر پس در آن وقت فضل و سید الانبیا گردیده تقدیر نمودی عن العیاض غیر ثم الله علم  
**قال للنسائی ذکر قول ابنی صلی الله علیه و السلام الحسن و الحسین**  
**ریحاننا من هذه الامة تزجده** امام نسائی فرمود اینها ذکر حدیث پنجمی که حسین  
 دو گل خوشبوی من ازین است میباشد حدیث ابنا محمد بن عبد الاعلی الصغانی قال حدیثا

عزاشعش عن الحسين عن بعض اصحاب رسول الله <sup>ص</sup> يعني ابن مالك قال دخلت اورهما دخلت على رسول الله <sup>ص</sup> والحسن والحسين يتقلبان على بطنه قال ويقول هما ریحانی من هذه الامة ترجعه الامم نسائی از انس ابن مالك روايت کرده که داخل شدم يا بعضا وقات داخل شدم بر حضرت رسول وديدم حسين که سینه پيشه بر شکم اندس سرور انبیا رو پيغمبر فرمود که انما يعني حسين هر دو گل خوشبو من ازین امت اند **حدیث** انا انانا ابراهيم بن يعقوب الجرجاني قال حدثنا وهب بن جبريان اباها معوية قال سمعت محمد بن الحسين بن

عبد الله بن ابي يعقوب عن ابي نعيم قال كنت بن عمر فانا رجل يسئ عن دم البعوض يكون في ثوبه ويصلي فيه فقال ابن عمر ممتن انت قال من اهل العراق من يعذرنى من هذا يسئني عذم البعوض وقد قتلوا

ابن رسول الله <sup>ص</sup> وقد سمعت رسول الله <sup>ص</sup> يقول الحسن والحسين هما ریحانی من الدنيا **ترجمه** امام نسائی باسناد خود از ابو نعيم روايت کرده که نزد ابن عمر بودم پس مردی آمد نزد او سوال کرد او را از خون پيشه که سجده و چسپيده و نماز در آن جامه آلوده صحيح و جایز هست يا نه پس بن عمر زور پرسيد که از کدام مردم و کدام ملک باشند توئی آنمزدگفت از اهل عراق کوفه پس ابن عمر گفت که ام کس مرا مغذور دارد و ازین شخص سايل که سوال ميکنم از خون پيشه و حال آنکه تحقيق اهل عراق قتل فرزند رسول اعني قتل حسين کردند و بتحقيق بگوشتای خود شنيدم که پيغمبر فرمود حسن و حسين هر دو آنما دو گل خوشبوی من از دنيا اند

**قال نسائی ذکر قول لبي لعلى انت اعز علي من فاطمة و فاطمة احب الي منك ترجمه** امام نسائی فرمود که اينجا بيان قول پيغمبر که برای علی فرمود ای علی تو عزيز تری بر من از فاطمه و فاطمه محبوب تر است بمن از تو **حدیث** اخبرني ذكرها بن يحيى قال حدثنا

ابن ابي عمر قال حدثنا سيفان عن ابي يحيى عن ابيهم عن رجل قال سمعت عليا علي المنبر بالكوفة خطب الي

رسول الله <sup>ص</sup> فاطمة مفروجة فقلت يا رسول الله <sup>ص</sup> انا احب اليك ام هي فقال هي احب الي منك وانت اعز علي والي منها **ترجمه** امام نسائی باسناد خود از ابو يحيى او از مردی روايت کرده که من شنيدم که حضرت امير بر منبر کوفه فرمود که من خوشتر گاري بسوی رسول در باره فاطمه هر که درم پس پيغمبر او را بزوحيت من داد پس من عرض کردم ای پيغمبر من و ستر بسوی تو هستم يا فاطمه هر چه پيغمبر در جويم فرمود که فاطمه و ستر از تو دارم و تو عزيز تری بر من يا بسوی من از فاطمه کمتر شرح با آنکه احب و اعز هر دو هم تفصيل از حبت يجب جبا و عزيز عزيزا اند پس حاصل احب بهين باشد که فاطمه محبوب تر است بر محبوبين من بخون



بر جنایت می باشد که فوق بر آن ممکن نباشد اصلاً اقرار غیرین و یا ماخوذ از عذرة بکسر اول سم یعنی غلبه قوه و شدت  
در لغت می باشد و از اینجا است از اسما رضا لفظ العزیز بمعنی الغالب لغوی الشدید لندی لا یغلب است یعنی زور آور  
قوی شد بد که هرگز مغلوب نمی شود و ذکره فی التهایة ابن الاثیر و ایمنه در سیدت نمی سزد و یا لفظ عزیز از اسما  
تعالی بمعنی هو الذی لا یعادله شیء یعنی او سبحانه را معادل و مساوی و مماثل هیچ چیزی نمی باشد نقله شیخنا الطرکی  
و قراء گفته عدل یا بالفتح است یا بالکسر اصراً بالفتح پس عدل ما عاد الالشی من غیر جنسه و اقراً بالکسر  
ما عاد الالشی من جنسه و مثله می باشد و لفظ ما در اینجا متحمل است که نافی باشد پس معنی نیست که مقابل  
مماثل و برابر نباشد هیچ چیزی از غیر جنس و با و یا مماثل مقابل مساوی شیء نمی باشد هیچ چیزی از جنس و مثال و  
با و پس از این معنی بالفتح در اینجا مناسب نیست زیرا که علی غیر جنس نبی نیست یا لفظ ما غیر نافی بمعنی الذی باشد  
پس بنا بر آن عدل خیریت که مقابل و مماثل شیء میشود اینجا جنس و نباشد یا از جنس و باشد تنبیه

بنابرین در حدیث انت اعزالی منها و جی و بیه اضع شد که ای علی انت اعزالی عدل الی من فاطمة و لا یعادله احد  
عکس یعنی ای علی تو هم بپس برابرا ز کرده فاطمه و مساوی و برابر و هم طم تو احدی نیست سواى من تو مقابل  
مماثل منی و من مقابل و مماثل تو ام لقوله صلعم انت منى انا منك و لقوله انا و علی تو واحد یا ما خود  
از غیر بالکسر و احواف ذله بمعنی تو و رفعت باشد چنانچه حمیری و طریحی فرمودند و در نهایت فرموده  
در تعزیر و تعظیم بیت الله الحرام التعزیر التوقیر یرید التوقیر البیت و تعظیمه تنبیه این و به او به دیگر واضح شد  
با علی انت اعز علی و الی من فاطمة بمعنی انت ارفع المنازل و اعظمها و اوقر مراتب و اوفرها الی من فاطمة  
علیهم الصلو لایعنی ای علی تو رفیع ترین منازل و اعظم آنها و بزرگترین مراتب و افرترین آنها  
زودن واری از فاطمه زهرا و مهرش آیه مایه انفسنا و انفسک و حدیث طیر

است اللهم انتن با حب الخلق الیک فجاء علی فاکلها پس این بر و آخر است بقام می باشد علم  
**قال لسانی ذکر قول لینی لعلی کرّم الله وجهه ما سئلت لنفسی**  
**سألاً وقد سئلت لك ترجمه** امام سنانی فرمود اینجا بیان میشود قول منیر که

یعنی فرمود که اسی علی من نحو استم و سئله نکردم بهر گاه خالق که بیک برای نفس خود هیچ چیز را اگر آنکه خواهم  
مر ترا همان چسپه را حل است اباناً عبدلاً لعلی بن و اصل بن عبدلاً لعلی قال حدیثاً علی بن  
ثابت قال حدیثاً منصور بن ابی اسحق عن یزید بن ابی زیاد عن سلیمان بن ابی عبد الله بن الحریب

عن جده علی قال مرصنت فعدنی سوال الله قد دخل علی انا مصطبج فانکلی لی جنبی نور سبحانی ثوبه  
 فلما راى قد هدیت قام الی المسجد یصلی فلما قضی صلوته جاءه فرفع الثوب عنی وقال تعریا علی فقد  
 برئت نعمت کان لمرأشتک شیئا قبل ذلک فقال سللت لی شیئا فی صلوک الا اعطانی فما سللت لی نفسی  
 شیئا الا قد سللته لک قال عبدالرحمن خالف جعفر الاحمر فقال عن یزید بن ابی زیاد عن عبد الله ابن الجراح عن  
 علی توجله امام نسائی باسناد خوارزمی بن عبد الله بن محمد بن ایه کرده از حضرت امیر که آنحضرت میفرمود مریض شدم من پس  
 بیادت و بیمار پرستی من آمدت انبیا پس بر من داخل شد من دراز کشیده بر ستره بیماری بودم پس تحکیه کرد به پد  
 من پس مرا پوشانید جامه مبارک خود پس وقتیکه دیدم آرام حاصل شد برخاسته بمسجد رفت نمازی خواند پس  
 وقتیکه نماز را ادا کرد پس مراجعت بسوی من فرموده آن جامه که مرا پوشانیده بود از من برداشت و فرمود بر خیز  
 استاد شوای علی تحقیق تو بری شدی و صحت یافتی از بیماری علة و مرض پس ستاده شدم و بر خاستم گویا که من  
 شکایتی در سلامتی پیش از آنستم پس پیغمبر فرمود من درخواست کردم پروردگار خود را در نماز خود مگر آنکه بمن  
 عطا فرمود و من درخواست نکردم برای جان خود چیزی را مگر آنکه همه آنرا بر او خواستم و امام نسائی فرمود که مخالفت  
 منصور بن اسود در اسناد این پیغمبر محدثی نکرد سو جعفر احمر فا و این روایت که او از یزید بن زیاد و از عبد الله بن جریز  
 او از حضرت علی حدیث است احبرنا القاسم بن زکریا بن دینار قال قال لی علی وصحت و جئت بیدافایت  
 النبوی ما فانا منی فی مکان و قام یصلی الفی علی طرف ثوبه ثم قال تعریا علی فقد برئت کما یاس علیک و ما  
 دعوی الله لنفسی شیئا الا دعوا الله لک بمثل ما دعوت شیئا الا قد سمیت لی و قال اعطیت لی الا انقل  
 لی لانی بعدک ترجمه امام نسائی باسناد دیگر از قاسم بن زکریا روایت کرد که حضرت امیر فرمود من بیمار سخت  
 شدم پس فرستم تو پیغمبر پس مرا بجای خود نشانید یا خوابانید و خود برخاسته مشغول نماز شد و منداخت بر من کناره  
 جامه خود یعنی مرا بان پوشانید پس ز فراغ از نماز مرا فرمود ای علی برخیز تحقیق بری شدی و خلاصی یافتی  
 از هر مرض بیماری باکی خوبی نیست بر تو و پیغمبر فرمود که نخواستم از خالق کریم برای جان خود چیزی را مگر آنکه تحقیق  
 من بحباب الدعوة شدم یا آنکه داده شد مرا دعوات خواسته را سو آنکه خالق فرموده مرا که پیغمبری بعد از تو  
 میباشد تشریح بدانکه در اینجا واضح شد که سرانبیا را ز پروردگار خود جمیع آنچه برای خود خواسته همه آنرا بر او  
 هم خواسته و کل آن بحباب گردیده مگر همین قدر در آن همه دعوات نبوی شتی گردیده و آن اطلاق لفظ رسول نبوی بر  
 بعد تو نمیشود زیرا که نبوة بر تو ختم گردیده پس بعد تو تا قیامت با اسم رسول یا نبی صدی نمیشود و در سروریه

و بی و سید علی بهالی حدیث صریح آمده لو کان بعد نبیا لکان علیا یعنی اگر بعد از پیغمبر میبود و میشد هر آینه آن نبی علی میشد و میبود پس این شخص مع این مرتبه قطع نظر از نفس چگونه از تبعه و رعایای رعیت گردیده شود صد با افسوس نایبائی و عناد نائی که دیده و خود روایت کرده علی را رعیت رعایا است گردانید  
**قال للنسائی ذکر ما خص به النبي صلى الله عليه وسلم لعلي كرم الله وجهه ترجمه** امام نسائی فرمود اینجایان آن حدیث است که تخصیص کرد آن پیغمبر علی

این ابوطالب حدیث اینها نا احمد بن حرب قال حدثنا قاسم وهو اسم يزيد قال حدثنا سليمان

عن ابي اسحاق عن ناجية بن كعب الاسدي عن علي بن ابي طالب قال قال رسول الله قال ان عمك الشيخ الضال قدمات

فمن يواريه قال اذهب فورا بابك ولا تخدثن حديثا حتى تاتيني قال ففعلت ثم اتيتها فامرنا ان نغسل

و دعوات ما سیرت علی ما وجه الارض نبی منته **ترجمه** امام نسائی از پسر اسدی از حضرت

امیر روایت کرده که علی فرمود من فرتم نزد پیغمبر عرض کردم که تحقیق عمویت پیر گمراه مرو پس کدام او را دفن کنند

پیغمبر فرمود خودت برو و دفن کن پرت را و ملازمی کرد که سخنی با کسی نگوی تا وقتی که نزد من برگردی بری

پس علی گفت من او را دفن کرده نزد پیغمبر آمدم و غسل امر کرد که مس میت کردم غسل میت کن و مراد عا کرد

بدعواتی چند که ماسرور و خوش نسیان یعنی مرا پسند نمی آید و قبول نمیکند جمیع آنچه بر زمین خالق آفریده اگر

داوه شود بمقابل یکی از ان دعوات نبوی برای من تشییح مقام مقتضی پیام است اول در اینجا شمرویه

نسائی و مروی سبقی دو امر ثابت شد اولهما باذهب و ادا بابك پس علی با پیغمبر حضرت ابوطالب بعد

غسل میت فن کرد تا اینها فامرنا ان نغسل پس علی را امر کرد که بعد غسل پدر خود غسل مس میت خودت کن

چه تغسیل ابوطالب مس میت اینجای علی حاصل و ثابت شد پس مس میت آدمی بعد غسل میت برکنشند

غسل کردن میباشد آیا این غسل مس میت واجب است بر ماسی چون دیگر اعمال واجب یا مستحب

مستحبست و فقها امت دو قولند اولهما یعنی بر ماسی میت غسل واجب میباشد این مختاروند

اما بیست بر امیر پیغمبر بعلی نامن ان اغتسل خواه اغتسل را صیغه واحد متکلم مضارع از قول علی مراد بگیر

واجب است زیرا که قبل بر آن علی نقل کرد امرنی یا اغتسل صیغه امر از قول نبوی مراد بگیر پس لفظ امرنی ان اغتسل

دو صیغه خطاب امراند بهر دو خطاب مراد وجوب میباشد چنانچه در علم اصول فقہ در مباحث خطابات قاصد وجوب

آن تصریح کرده تا اینها مستحب اینست بختیغیه غیره میباشد و در شافعی و قول از وجوب و استحباب میباشد

و اول یعنی جو غسل صح القولین است برای حدیث فروردین و بر روی این ماجه و ما حب مشکوه از ابو هریره  
 قال قال رسول الله من غسل میتا فلیغسل یعنی پیغمبر فرمود هر کس که غسل بدیتی را پس البته غسل بعد آن غسل کند و حدیث  
 و ابو داؤد و ترمذی یاه این کرده و محل فلیغسل یعنی هر که جنازه را بردارد پس او وضو کند و حدیث هم غسل  
 بصیغه امر است حمل این خطاب بر سجا طیف قوانین اصولیه میباشد در همان و در مشکوٰۃ از عایشه مروی است  
 ان المیت کان یغتسل من اربع من الجنابة و يوم الجمعة و من الحمامة و من غسل المیت یعنی تحقیق پیغمبر  
 غسل میکرد از چهار چیز از جنابت و روز جمعه و از فراغ از حمامه و از غسل میت ثانی با آن مخصوصا  
 ابوین بنی عبد المطلب ابوطالب ایامی بود که بودند یا نه امت در آن که قول از ثانی مذنب اکثر  
 اهل سنت است چه بعضی عمد اشکر بودند چون آذرو بعضی کافر بودند چون عبد المطلب ابوطالب غیرها و بعضی  
 در قره انبیا و جاهلیه مردن اول مختار تحقیق است پس اینهاست قول از اولها آنها بطریق نقل بر اهل اسلام  
 بودند ثانی بنی آنها در قبور زنده کرده سلام آوردند پس از آن فقه مردند و قبور آنها بهم برآمدند ثالث همه آنها  
 در زمان خود مومن اکثر آنها انبیا و از اوصیا ابراهیم بودند و ابوطالب مسلمان در زندگی خود بود و همین محس علیه است

اینکه در حدیث آمده است که هر که غسل بدیتی را پس او وضو کند و حدیث هم غسل بصیغه امر است حمل این خطاب بر سجا طیف قوانین اصولیه میباشد در همان و در مشکوٰۃ از عایشه مروی است ان المیت کان یغتسل من اربع من الجنابة و يوم الجمعة و من الحمامة و من غسل المیت یعنی تحقیق پیغمبر غسل میکرد از چهار چیز از جنابت و روز جمعه و از فراغ از حمامه و از غسل میت ثانی با آن مخصوصا ابوین بنی عبد المطلب ابوطالب ایامی بود که بودند یا نه امت در آن که قول از ثانی مذنب اکثر اهل سنت است چه بعضی عمد اشکر بودند چون آذرو بعضی کافر بودند چون عبد المطلب ابوطالب غیرها و بعضی در قره انبیا و جاهلیه مردن اول مختار تحقیق است پس اینهاست قول از اولها آنها بطریق نقل بر اهل اسلام بودند ثانی بنی آنها در قبور زنده کرده سلام آوردند پس از آن فقه مردند و قبور آنها بهم برآمدند ثالث همه آنها در زمان خود مومن اکثر آنها انبیا و از اوصیا ابراهیم بودند و ابوطالب مسلمان در زندگی خود بود و همین محس علیه است

اینکه در حدیث آمده است که هر که غسل بدیتی را پس او وضو کند و حدیث هم غسل بصیغه امر است حمل این خطاب بر سجا طیف قوانین اصولیه میباشد در همان و در مشکوٰۃ از عایشه مروی است ان المیت کان یغتسل من اربع من الجنابة و يوم الجمعة و من الحمامة و من غسل المیت یعنی تحقیق پیغمبر غسل میکرد از چهار چیز از جنابت و روز جمعه و از فراغ از حمامه و از غسل میت ثانی با آن مخصوصا ابوین بنی عبد المطلب ابوطالب ایامی بود که بودند یا نه امت در آن که قول از ثانی مذنب اکثر اهل سنت است چه بعضی عمد اشکر بودند چون آذرو بعضی کافر بودند چون عبد المطلب ابوطالب غیرها و بعضی در قره انبیا و جاهلیه مردن اول مختار تحقیق است پس اینهاست قول از اولها آنها بطریق نقل بر اهل اسلام بودند ثانی بنی آنها در قبور زنده کرده سلام آوردند پس از آن فقه مردند و قبور آنها بهم برآمدند ثالث همه آنها در زمان خود مومن اکثر آنها انبیا و از اوصیا ابراهیم بودند و ابوطالب مسلمان در زندگی خود بود و همین محس علیه است



**وایضا آیه وقلک فی الساجدین تعلی ونبوی و قطلانی مع جم غفیر از مفسرین و اعلام سیر آیه کردند از ابن عباس قال ای تقلک فی صلاب الانبیاء من بنی لى بنی حتی اخرجتک فی هذه الامة یعنی مشتقل و ریشتهای پیغمبر یعنی از پشت پیغمبری بسوی پشت پیغمبر دیگر تا آنکه بر آوردم نژادی محمد و این امت امرا حدیث بخوانند**  
**تفسیر کبیر و تفسیر نیشابوری و تعلی و در منثور سیوطی و غیر هم از ائمہ محدثین**

اهل سنت در ذیل این آیه روایت کردند قال رسول الله ص لم یزل یقلی الله من اصلاک لطاهرین الی رحام المطهرات حتی اخرجنی فی عالمک هذا پیغمبر فرمود که مرا از زیاده آوم همیشه خالق عالم نقل پیغمبر و از پشتی این پاک بسو جسمها آوردان تا آنکه بر آورد مرا درین عالم و زبانه شما و مثل این خبر بر آورد **اسنی المطالب فی نجاة ابوطالب** از جمعی علما خود هم این سعد و زرار و طبرانی و امام ابو نعیم و غیر هم از ابن عباس روایت کردند در ذیل این آیه من نیالی یعنی حتی اخرجتک نبیا و ایضا از سیوطی و آریز زنجی نقل کرده و قد صحیح احادیث کثیره قال لم یزل

انقل من اصلاک لطاهرین الی رحام الطاهرات ایضا لم یزل یقلی الله من اصلاک الحسبیه الی الارحام الطاهره و در تفسیر آیه قوله من الاصلاک الطاهرین الی الارحام الطاهرات فرموده تنبیه باین نصوص صحیح ثابت شد که از اصلاک طاهره انبیاء و ارحام مطهرات امات از ابتدای آدم تا حضرت عبداله آنحضرت انسل منسل بوجود آمده و انبیاء واجب العصمه و الطهاره و صحت و ولاده میباشد و اگر غیر انبیاء و غیر مومنین مومنین ابا و امهات آنحضرت میبودند البته کل اصلاک کل ارحام را وصف بطهاره نمیکرد خصوصاً کفار را چه در انصاف آیه انما المشرکون نجس نفس صحیح در یکید ظاهری باطنی آنها میباشد و انبیاء خصوصاً الانبیاء از اننجس صلب کافر مشرک نیباید نیستند که ابدی باشند و طهر خلق اند از نجس و نجس اشخاص چون جو آید **و در کلینی** روایت است قال المصادق خلق الله نور محمد و علی لم یخلو شیئا و اجد ذلک فی الاصلاک طاهرین مطهرین حتی اقدرا فی طهر طاهرین عبد الله و ابوطالب حضرت صادق

فرمود جناب باری آفرید نور محمدی و علوی علیهما السلام از پیچ چتری نیافرید بود پیش از نور آنها پس جاری داخل کرد آن نور را در اصلاک پدران آنحضرت یکی بعد دیگر بجای یکدیگر اصلاک پدران پاک پاکیزه و معصوم بودند از قبح کج و نجاس و ارجاس صحیحی معنوی تا آنکه آن نور از هم جدا شد و رسیدند در پاکترین پاگان حضرت عبداله و حضرت ابوطالب علیهما السلام تعلی و تفسیر کشف البیان و در معالم التنزیل نبوی روایت کردند در تفسیر آیه فرموده ای تقلک من اصلاک الی واحدین الساجدین یعنی ترا نقل میکرد خالق پشت و ریشته از بدایه آدم تا عبدله از اصلاک مومنان سجد کنندهگان و این صحیح صریح است که ولاده آنها از بدایه آدم است تا عبدله از مومنین ساجدین

خاتمی بوجود آمدند پس مراد از توحید و تسبیح الهی بی پندیده و معلوم خدا باشد و آن خاص توحید و تسبیح میا و صاحبان  
 یوحی میباشد نه از غیر آنها پس این هم بوضوح رسید آن موصوفین بدین نبی و او بسیار میباشد **علی شافعی** در کتاب  
 الموده و شیخ سلیمان رور کتاب الینا بیچ روایت کرده اند از ابی جعفر قال قال نزل جبرئیل علی رسول الله فقال ان ربك یقرئک  
 السلام ویقول انی قد حرمت النار علی صلب انزلک و بطرحک و حجر کفک یعنی نازل شد جبرئیل بر حضرت سواد عرض  
 کرد که پروردگارت تو سلام میگوید و میفرماید که تحقیق من حرام گردانیدم نار جهنم را بر کسی که ترا بر آورد و شکمیکه برداشت  
 ترا بحاله جنین و کناره او منی که کفاله تو کرد و در **جواهر السنیه** حرعالمی تصریح این را بطریق ابی است

قال الصادق نزل جبرئیل علی النبی فقال ان الله یقرئک السلام ویقول انی قد حرمت النار علی صلب انزلک  
 و بطرحک و حجر کفک قال الصلیب صلیب عبد الله بن عبد المطلب البطن الذی حملک فامنت بنت وهب و ام حجر کفک  
 فحجر ابیطالب یعنی حضرت صادق فرمود نازل شد جبرئیل بر پیغمبر و عرض کرد تو خالق سلام میرسانی و میفرماید که ترا  
 حرام گردانیدم نار جهنم را بر کسی که ترا بر آورد و شکمیکه برداشت ما وقت ولاده و کناره و شکمیکه ترا کنار کرد پس صلب  
 پدرت عبد الله بن عبد المطلب میباشد و شکم ترا حمل گرفت او شکم مادرت آمنه دختر وهب میباشد و امرا کناره و شکمیکه  
 ترا کنیست و تربیت کرد او حجر ابوطالب میباشد شو کافی نیز حدیث قدسی آیه **کره** قال النبی صلی الله علیه و آله یقرئک

السلام ویقول انحرمت النار علی صلب انزلک و بطرحک و حجر کفک اما الصلب فعبد الله و اما البطن فامنه  
 بنت وهب و اما الحجر فعبد یعنی عبد المطلب و فاطمه بنت اسد یعنی منیسم فرمود که  
 جبرئیل بر من نازل شد و فرمود که خالق تو سلام میرسانی و میفرماید که تحقیق من حرام گردانیدم نار جهنم را بر کسی که ترا بر آورد  
 و شکمیکه ترا حمل گرفت و بغل و کناره که کفیل توست اما صلب پس صلب پدرت عبد الله میباشد و امرا شکمیکه  
 ترا برداشت بحال و شکم مادرت آمنه است و امرا کناره و شکمیکه ترا تربیت کرده پس حجر عبد المطلب فاطمه دختر آمنه میباشد  
 در مجلس صدوق بابویه و در **بصائر الدرجات** می و در **جواهر السنیه** حرعالمی بطریق ابی

خبر و غیر مریت یقول الصادق نزل جبرئیل علی رسول الله فقال یا محمد ان الله یقرئک السلام ویقول انی  
 قد حرمت النار علی صلب انزلک و بطرحک و حجر کفک فقال یا جبرئیل بین لی ذلک فقال ما الصلب الذی  
 انزلک فعبد الله بن عبد المطلب اما البطن الذی حملک فامنت بنت وهب و اما الحجر الذی کفک فابو طالب  
 بن عبد المطلب فاطمه بنت اسد حضرت صادق فرمود که من انند جبرئیل نازل شد عرض کرد که پروردگارت سلام  
 میرسانی و میفرماید که تحقیق من حرام گردانیدم نار جهنم را بر کسی که ترا بر آورد و شکمیکه ترا بار گرفت

تا يك سال و در اين كنگره كه ترا كفيل و مرئي شد پس پنجم فرموده جبرئيل بيان واضح كن مرا اين مواليس جبرئيل عرض كرد اقامه او از صلب پشت پدريت عبد الله پسر عبد المطلب ميباشد و اما اشكيكه ترا حمل گرفت او شك مابرت امزد دختر و سب ميباشد و اما ابن بل و دهنسي كه ترا مرئي و كفيل شد او كنگره بن ابي طالب و كنگره و در اين زوجه او فاطمه دختر اسد باشد **عامل و صدوق المحدثين** روايت كرده عن العسكركي قال ان الله

الى رسول الله ص الى قدايد تلك بشيعة تين شيعة تنصرك سترافسيدهم و افضلهم ابي طالب و شيعة تنصرك علانية فسيدهم و افضلهم علي بن ابي طالب و در معاني الاخبار مثل بهين از حضرت رضا سلام الله عليه خبر روايت كرده كه اين ائمه عليهم السلام فرمودند تحقيق خالق علام وحى كرد حضرت رسول كه تحقيق تايد كردم ترا به شيعة يك قسم شيعة يارى ميكنند و در اين شيعة بطور مخفي مستور پس سيد آنها و افضل آنها ابي طالب و ديگر شيعة يارى ميكنند ترا علاني اشكارا پس سرداران آنها و اول آنها علي بن ابي طالب عليه السلام است **ايضا** روايت كرده كه ابو جهم بن كثير حضرت صادق را عرض كرد كه جمعي از مردم ميگويند كه ابي طالب در رضخ اح از ناز ميباشد و آن معني پايان سراب مكاني در خنده باشد فقال الصادق مكن يوما بعدنا نزل جبرئيل بعض ما كان ينزل على رسول الله ص فقال يا

محمد ان ربك يقربك السلام و يقول ان اهل الكهف اسر ولايمان و اظموا للشرك فاتاهوا الله اجر مرتين وان

ابا طالب سر الايمان و اظموا للشرك فاتاهوا الله اجر مرتين **شرح** قال و كيف يصفون بعدا و قد نزل جبرئيل ليلة مات ابي طالب فقال يا محمد اخرج من مكة فليس لك بها ناصر بعد ابي طالب عليه السلام يعني حضرت صادق صادق فرمود كه دروغ گفتند آن مردم اين مقوله را چه باين كلمه جبرئيل نازل نشد بل آنچه جبرئيل نازل كرد با جميع آنچه با حضرت مي آورد او اينست كه يا محمد تحقيق پروردگارت تو سلام ميرساند و ميفرمايد كه تحقيق اهل كهف مخفي استند ايمان و اظهار كردند شرك ايس خدا با آنها و او اجر و جزا و مرتبه و تحقيق ابي طالب مستور و است ايمان را و اظهار كرد شرك ايس با هم خدا اجر خير و مرتبه و اوليس انان فرمود مردم چگونه وصف حضرت ابي طالب باين ضخصاح كند و حال آنكه شب مرگ حضرت ابي طالب جبرئيل آمد از جانب خالق فرمود اي محمد بيرون رواز كه چه باقى نماند بر تو ناصر و حافظي بعد ابي طالب لهذا آنحضرت ماز كه بعد نيزه هجرة كردم **اسنى المطالب** از برزخي و ابو نعيم و بهقي

و در موابس لدني نقل كرده ان النبي حضر ابا طالب عند الموت و عنده ابو جهم و عبد الله بن ابي مية

المخرومي فقال ان النبي اعم قل لا اله الا الله كلمة اخرج بمالك عند الله فقال ابو جهم و عبد الله بن ابي مية

يا ابا طالب ما ترغبت من عبد المطلب فلنزل لا يردنا حتى قال ابو طالب علي ملة عبد المطلب ثم ما تقارب من ابي طالب



الموت نظر الیه العباس فراه یحرفه فاصغى الیه باذنه من الشهادۃ فقال للنبیؐ یابناخی والله لقد  
قال اخی لکلمة التی امرته بها ولویصرح من لفظ لا اله الا الله لکن لم یکن اسلم صح یعنی پیغمبر جانم شد  
تزو ابوطالب قتله کیش پس نزو و جمعی از صناید کفار قریش منہم ابو جہل و عبدلہ بن کعبہ بودند پس پیغمبر  
فرمود ای عم من کلمة لا اله الا الله تا آنکہ من آنجا بدشتم بر تو و حجتی کنم بان بر تو نزد خدا پس ابو جہل و ابن  
امیئہ و کافر گفتند ای ابوطالب یا تو بر سگروی از مہ عبد المطلب پس آن ہر دو ملعون متصل با وہین میگفتند  
تا آنکہ گفت ابوطالب بانا کہ ابوطالب بر مہ عبد المطلب میباشد پس آنوقتیکہ برآمدند و موت نزدیک ابوطالب  
شد برادرش عباس یکدو لب ابوطالب در حرکت اند و عباس گوش داد و ابوطالب شنید بدو گوش خود شہادۃ  
کھ طیبہ او عباس عرض کرد ای پسر برادر من قسم بخدا تحقیق برادر من ابوطالب گفت آن کلمہ شہادت را کہ تو امر کردی  
اور گفتن او و عباس لا اله الا الله بر زبان نیارود و در آنوقت عباس کافر بود تنبیہ چونکہ این رسالہ  
موجود باختصار میباشد گنجایش زیادہ بر این ندارد والا بالا نفرادیک کتاب غنمی خواهد شد و لکن یاد ازین از کتب  
معرف بنام القرة الطاہرة و کتاب البشری بالمختصر و شرح المودۃ فی القرانی ہدانی و در سنی المطلب فی سجات  
ابیطالب سید احمد بن نبی و کتاب سیر محمد بن سولی بزنجی و رسالہ اسلام ابانہ بنی اسحاق از امام سیوطی و غیرہ ملاحظہ  
کرده شود تبصرہ در اینجا با حدیث مخالف و موافق و جماع اہل البیت اسلام ابانہ بنی و ابوطالب ثابت شد و  
اما سیر خفا ابوطالب تبویح و جامع الیمہ سیر و اعلام تواریخ و اہل حدیث بالاتفاق ثابت است  
کہ زب و حرمت و حفاظت ابوطالب بانحضرت از کردہ جان و اولاد بالنسبت انحضرت از وقت موت عبد المطلب  
تا نہدیم نبوة چون آفتاب مشہور است و کل آن چہل و دو سال میباشد بدل نکہ متفق علیہ مخالف و موافق  
است چنانچہ سنہم ابن سعد و طبقات و امام السیر محمد بن اسحاق و غیرہ جوہر و جوہر و غیرہ غنیہ نقل کردند کہ  
چون جمع شد ابوطالب گفت کہ پسر برادر است خدا یان ما میکند و تسفیہ اعلام ما و تسفیہ اہل با میکند او بار بماند  
ازین دعوا و ازین اقوال تو بکنند و الا با او را بسیار تا او قتل کنیم و بعضی او ابن عمارہ بن لید کہ اہل قریش و آن  
بیکل میباشد تو میدہم و الامیان ما تو جنگ عظیم میشود و ابوطالب بانا فرمود کہ قبیح گردانند این و بیامی  
مردم را کہ چنین میگویند قسم بخدا بہ قولی گفتند کہ شما پسر خود را با ما بدیدہ تا من او را خدا بدیم و تربیت کنیم و بدیم شما را  
پسر خودم تا قتل کنید او را و اندک بقبول این سخن بہ ترمزدی میباشتم پس فرمود بانا کہ شامی نمیدادہ شہر را از سبقت  
ماور و گیرید پیدا و را نیگیر و با و خیر نمیدہ پس من چہ طور آدمی از عقل بودہ پسر خود را برای قتل شما بدیم

وپس شام بجائی او بگیم و در اینجا انشا کرد و شعر داد که نشعر بالله لزیصلوا الیک بجمعهم حتی وسد فی التراب فینا  
 فأصدع بامرک ما علیک غضاضة و ابشر و قریب ذاک منک عبوانا و عرضت دینا لا محالة انه بمن خیر  
 ادیان البریة دینا و در اینجا امر کرد آنحضرت در ابلاغ امر خود تہنیت باکی تنبیت و اسلام را بخیر الادیان  
 ذکر کرده و اگر غیر مسلم بود کی مخالف مذہب ریاضی شود فضلا عن الامر با ببالغ مخالفین خود و مخالف را امر کند با ببالغ  
 آن و اگر مسلم نیسود کی امر میکرد اولاد خود را از بیاتہ نبوتہ بتباینت آنحضرت ادا صلوة را با او چنانچہ بر زنجی و  
 احمد زینی و ابن محمد در اسبابہ از علی روایت کردند اسلم علی قال ابوطالب الذم ابن عمک یعنی امی علی  
 بلا مرتہ نامر با سر عم خود محمد باقر ایضا و در اسبابہ از عمران بن حصین روایت کردند قال ابن  
 ابی طالب قال لایبہ جعفر صلی جناح ابن عمک فصلی جعفر مع النبی کما صلے علی یعنی ابوطالب را بتداء  
 پس خود جعفر را نمود نماز بخوان پہلوی پس عم خود محمد پس جعفر ہم نماز خواند با محمد چنانچہ علی با و بخوند بر سر منجی و  
 احمد زینی از ابن سعید از عبد اللہ بن ثعلب بن صفیر العذری روایت کردند قال ابن ابی طالب حضرتہ  
 الوفاة دعی بن عبد المطلب فقال لهم ان ترالوا بخیر ما سمعتم ومن محتم ما اتبعتم امر فاتبعوه واعینقوا ترشدوا  
 یعنی وقت مرگ خود ابوطالب جمع کرد و خواست اولاد عبد المطلب کلمہ را و وصیتہ فرمود با آنها کہ امی و اولاد عبد المطلب  
 ہمیشہ در خیر میانید و میگذرانید تا وقتیکہ گوش کنید سخنان محمد فاتوا بید متابعتہ امر او کنید و ادوا عاتہ با و کنید تا شد  
 رشکاری فلاح دنیا و آخرتہ بیاید بر سر منجی گفته در اینجا مر خود و بیگانہ را ابوطالب امر بتباینتہ او و سماعہ کلام او  
 و امر با عاتہ او کرد و میگوید کہ بان شدنی یا بید چگونه خود ترک آن کند محال است بر سر منجی از ابن عذری از زینر  
 روایت کرده قال مرضا ابوطالب فعادہ النبی فقال یا بن اخ ادع الله ان یعاقب فیقول فقال محمد اللهم اشف عتوقا  
 کانتا نشط من عقال ابوطالب یعنی پس بنمیر بعبادہ او آمد ابوطالب امر کرد امی پس برادر م و عاکن خدا را کہ مرا فتنہ  
 بدید و بنمیر دعا کرد یا خدا یا شفا بده عم را و فتنہ شفا یافتہ مانند آنکہ ساو مان را شد از بسکی رسان احمد  
 زینی و بر سر منجی از خطیب روایت کردند از ابو رافع ظالم امر ہالی خواہر علی قال سمعت اباطالب یقول  
 حدثنی ابن عمی محمد بن عبد اللہ ان الله امر بصلۃ الارحام وان یعبد الله ولا یعبد احد معه قال محمد حدث  
 الصدوق الامین یعنی من شنیدم کہ ابوطالب سب خلق خود و بیگانہ میگفت کہ محمد پس برادر م فرمود کہ خدا امر کرد او را  
 بصلۃ ارحام و با آنکہ عبادتہ خاص بخدا کرده شود نہ غیر او را و محمد زون بسیار صادق امین است و این  
 تصدیق بعد وقت محمد از ابوطالب است بروایت ابو غیلو عبد بن جہاز خود روایت کرده کہ

ابو طالب سب خلق مگر نقل خواب عبدالمطلب میکرد که او دید درختی از نور از پشت سر او رسیده سر او با آسمان رسید و  
 شاخهای او درخشان در عالم مغرب مشرق بین شده زیاده تر از نور آفتاب تا آخرین بوطالب بعد از آن نمود  
 و اند آن درخت نور این پسر ابوالقاسم امین الله حاصل است بدر نهی گفته محال است که محمد صدوق  
 امین خود پداند و علت توین او نماید خطیب روایت کرده قال بوطالب ان ابن اخی محمد یقول ان شکر  
 ترمق و لا تکفرتا و لا ترف تعذب یعنی ابوطالب سب خلق حدیث میگرد که محمد پسر برادر میگوید که شکر کن روزی  
 زیاده بتو داده میشود که آن من که غذا بتو گوشت و قلع از تو تقسیم بر نهی میکند که کمال است سب خلق هدایت کند و برساند  
 و خود کافر باند زینی و بدر نهی و نبیره جوزی از ابن سعد امام حدیث و السیر و الخطیب  
 ابن عساکر از عمر بن سعید روایت کرده ان اباطالب قال کنت بدی الجاز مع ابن اخی فادر کنی العطر فشکوت

الیهم الا اذی عندا شیئا فنزل فضرب بعقب جده الارض فنبع الماء فشریت ماء و بارها ما شریت مثله  
 قط یعنی ابوطالب با محمد بمقام ذی الجواز بودند و ابوطالب عطش غلبه کرده نهایتا پس ابوطالب شوه عطش و مبنی  
 کرد و حال آنکه نزد او هم آبی نبود پس فرود آمد بعقب پائی خود بزین زد و دفته چشمه آب شیرین و سردی  
 نمودار شد که مثل آن مده العمر آبی شورده بودم زینی و بدر نهی میگویند قطع نظر از ایام نبوت ابوطالب معاصر  
 کثیره در سفر من از دیده بود و منجمله آن میان دو شانہ آنحضرت که نبوت درخشان در شب تاریک بود و  
 به طرفت که میرفت نخته ابر و سایمی افند و در بلبش با آفتاب سایه نبود و ابوطالب کثیر العیال بود و وقت کفایت  
 عیالش نمیشد مگر در آن ایام و آنوقتیکه در یک طرفت همیشه شبانه روز همه کوروا نش با آنحضرت میخوردند شکر میبرد  
 میشدند پس همان طور آن طرف پر غذا و خم و مطاره پر آب باقی میماند لهذا نام آنحضرت بوله با یک نموده بود  
 زینی و بدر نهی گفته سالت از صغر و کبر از و خوارق عادات بکثرت شب و روز همیشه چشم سر خود ببیند  
 ایمان و تصدیق او با عقا و خویش نکند و انرا بوی غیلو و غیره از ابن عباس روایت کرده که ان

ابوطالب یحب النبی شد یلک لا یحب الاده مثله ولذا لاینام الا جنبه معرو و یخرج مع حین یخرج یعنی  
 ابوطالب نهایت دوست میداشت آنحضرت را اصلاً و ابداً مثل و محبت اولاد خودنداشت لهذا ابوطالب او را  
 بیلوی خود نزد خود می خوابانید و بیرون بر نمی آمد مگر آنکه او را با خود دست او گرفته می برد و می آورد و لهذا  
 سال فوت ابوطالب را عام الحزن بالاتفاق نام نموده ایضا بر دو از ایه سیر و مورخین خود مفصل نقل کرده اند  
 که عاقلش نیست کل کفار قریش و تبع آنها اجتماع کردند بر قتل بنی مبرکین ابوطالب بمبنی با شتم کافر و مسلم آنها را

جمع کرد که محمد را حفظ کنید و در شعب من هم بروید بغیر ابوسب حدی ثمانه تا آنکه در شعب همه زنان و مردان سکونت تا سه سال وزیدند و لکن کفار از بیع و شرا آب و آش از حوال بک منع کردند با آنها که بجای رسید که آنها گریه در خمان میخوردند و ابوطالب بجای خواب دنی آنحضرت را فرست میگرد پس از آنجا او را برداشته پس خود را با آنجا میخوابانید و برای او در غیر موضع عادی میخوابانید و خود شبانگاه حراسته و حفاظت او میکرد و مبادا بشب تنی او را محشی بطوری آمده بکشند پس کفار هم کلام با هم عهد و میثاق بستند که بانی هاشم اصلاً و ابداً تا قتل محمد و جد او هم مواکله و معاشرت و مجالسه و مناکحه و معاذنه نخواهیم کرد پس از او صحیفه نوشته بکعبه و تحت خالق نبی حی کرد که از همه آن صحیفه را از درون خورده سوا هم جلاله خالق را پس ابوطالب نزد کفار رفته و آنها گمان کردند که شاید برای تسلیم محمد آمده و با آنها فرمود که محمد پس این صدوقی هست چنانچه شما هم تصدیق آن دارید او را خائش خبر داده که صحیفه شما را از من خورده سوا ای اسم الله ترا بیاید که همین حالت را منصف قرار درین خود بدیم و ملاحظه کنیم اگر این غلطی را بد پس ز کرده این محبتی بزرگ بشما نبیاشد و در هر چه جواب بکنید و اگر این صحیح بر آمد پس انصاف است که او را قتل نیاریم شما از سوراخی و معاذه خود برگزیدید و اگر بستم بخدا شاکم خواهید بود و من هم تا زندگی خود را بدست شما نخواهم داد پس کفار این تسلیم کردند و صحیفه فرود آورده دیدند که تمام صحیفه مع کل الفاظ از من خورده سوا ای باسمک اللهم را کفار سه فرقه شدند **یکفرقه** را کفر و عناد زیاده شد گفتند که این جادوی محمد است **فرقه ثانیه** نام شده دست از قتل آنحضرت برداشتن **فرقه ثالثه** هیچ طرف نشدند

پس ابوطالب استاده کعبه را گرفته دعا کرد و بقوله اللهم تعلم من ظلم و من ظلمه و من ظلمه و من ظلمه فانصرنا علی من ظلمنا و قطع ارحامنا و اخرجنا من ديارنا و استعمل ما يحرم علينا پس شب همی هاشم برگزید پس یک طایفه نقض عهد مسطور کردند و اذیت بنی هاشم و ابوطالب میکردند زینی و بر زینچی گفتند که این چنین مرد عزیز اجلار وطن مکان مع قوم خود تنگی آب و آتش و قطع معامله بالکلیه و محصوریه تا سالها و حفظ و حراسته او بذاته کند عقل دنی عاقلی بل بغیر اجلی مکار برتجویز نمیکند که ابوطالب مع تحمل این شاید و صعوبات ایمان نداشته باشد و برای مخالفت مذموب و خصم دین خود ابد احدی در دنیا تحمل چنین مشقات برود زینی و بر زینچی فرمودند که وقت محاصره قریش در شعب ابوطالب ابوطالب بقریش قصیده طویل انشاکر و منجد آن این شعر گفته الم تعلموا انا وجدنا محمداً رسولاً کموسى صبح ذلك في الكتب ايضاً از شعراً و فلسفاً و رباً لبيت نسلنا حمداً لغزاه من غرض الزمان ولا كرب وايضاً من شعرة

و شق له من اسمه ليجلله فذوالعرش محمود و هذا محمد و منه ايضا وقد علموا ان ابنته  
 من كذب و لا يتبا ولا يغري لقول الابطال ذيني و برزنجي و زينا لفتند كما اشارت به تصانيف  
 صريحه انما محمد رسول مستقل صاحب دين شريف و قد چون موسى و نبوة میده است و بهین تصدیق  
 بعد التصور مع اقرار سانی معایب باشد اما در مرگ ابو طالب ذینی و برزنجی از این سده  
 ابن عساکر با سند صحیح و نبیره جونی از این سده و واقعی و غیر هم از محمد بن عساکر با  
 خود روایت کرده اند قال علی لما اتقوا فی اباطالب خبرت رسول الله فیکی بکما شدیدا تم قال صلعم  
 اذهب فضله و کفته و و اسره غفر الله له و رحمه حضرت امیر فرمود هر گاه فوت شد حضرت ابو طالب  
 من خیر و آدم پیغمبر را پس او گریه کرد گریختی پس پیغمبر فرمود من برو و او را غسل بده و کفن و در قبر او را  
 مستور و آری امیر زود خدا او را و رحمت کند با و این مایا اخبار است که او امیر زید خداست و رحمت کرده است بر او و  
 گفت عمر شریف ابو طالب هشتاد و چند سال بود ذینی و برزنجی فرموده در سیر حلبیه است  
 اخرجه ایضا ابوداؤد و نسائی و ابن الجارود و ابن خزیمه عن علی قال لما مات ابو طالب  
 اخبرت النبی بموتی فبکی قال ذهب فضله و کفته و و اسره غفر الله له و رحمه و این خیر را نیز ابو داؤد  
 و نسائی و ابن الجارود و ابن خزیمه از علی روایت کرده اند نبیره جونی و زید کرده از این سده  
 واقعی فقال له العباس یا رسول الله انک لترجوه فقال ای والله لا رجول له و جعل رسول الله  
 يستغفر له ایما لا ینخرج من بینه پس از امر آنحضرت تغیل و تخمین تدفین ابو طالب عباس عرض کرد پیغمبر  
 تو البته سجاة ابو طالب اری پس پیغمبر فرمود سجاة البتة امید سجاة ابو طالب اری پس  
 حضرت برای او تا چند روز استغفار میکرد و از خانه خود بر نمی آمد ذینی و برزنجی از طبقات ابن  
 سعد و ابن عساکر با سند صحیح روایت کرده و قد صح ان العباس سئل رسول الله یا رسول الله  
 ان ترجول ابی طالب خیرا قال کل الخیر امر رجوله من ربی نسیه صحیح و ثابت است که عباس حضرت رسول را  
 عرض کرد که آیا تو امید خیری برای ابو طالب اری آنحضرت فرمود امید کل خیرت برای او و از هر دو گاه خود  
 دارم نبیره جونی از واقعی از ابن عباس روایت کرده حاضر رسول الله جنازة ابو طالب  
 فقال وصلت الرحم و جزاك الله یا عمر خیرا یعنی پیغمبر حاضر شد جنازه ابو طالب پیغمبر فرمود رسول بک  
 کردی ای عم من خدا تو جزا خیر و بد ذینی و برزنجی از تمام رازی در مناقب و محبالتین

طبری در ذخائر العقبی و امام ابو نعیم بن سعید صحیح از ابن عمر روایت کرده قال قال رسول الله اذا كان يوم

القيمة شفعت كل ابي وامی وعمی ابی طالب واخ لی فی الجاهلیة و صحیح ابو نعیم بیان الاخ کان له من الرضاع

پنجم فرمود وقتیکہ پاشو و قیمتیہ من شفاعتہ میکند پسر و مادر و عم خود ابو طالب و برادر یکہ در جاہلیتہ و شتم و اہوج

تقصیح کرده کہ آنحضرت را برادر بی سنی اسلام نموده و نشدہ و این برادر رضاعی او میباشد تنبیه بعد

نقل این حدیث از اعلام و ایمنہ اہل سنت چون قرطبی و سبکی و شعرائی و سمعی و بلال الدین سیوطی

و محمد بن اسحاق مع غیر ہم و زینی و بزنجی بعد ازین فرمودند چند چیز اول اگر ابو طالب مسلمان نمیرد

محال بود کہ پنجم بر امیر بنی تمکین تہ فہم میفرمود ثانی مسلمانا و لکن او را بدعا می مغفرت و رحمت یا و پنجم

چہ بشرک کافر و عابری رحمت و غفران کردن حرام و با و نمیرسد ثالث پنجم خود بر آن فوت و نمیکسیت بگریشدید

دابع پنجم تا چند روز برای و تنفعا نسک و چہ بر کفار تنفعا مطلقا جایزیت خاص بعد شتم مدہ قطعی

برای ابو طالب حصول کل خیرات از پروردگار نمیداد و بیاس اقرار میفرمود چہ کافر و مشرک اصلا و ایجابا

و خبری در آخرت نمیشد سادس اگر ابون نبوی و ابو طالب با رضاعی آنحضرت کافر یا مشرک میبودند

البتہ نہ شفاعت آنها بنی جایز و نہ خالق قبول میفرمود پس باطل شد دعوی آنکس کہ بعدیم نجات ابون عم

نبوی قائل گردیدہ یا میگوید کہ او در ضمن صراح از نار باشد چہ مشرک کافر و در کسفال ز نار با تخفیف با بری

و تخفیف مشرک کافر ایدامکن حصول بل مر جو اصلا نمیشد لعلوا ان الله لا یغفران یشرک بہ و یغفر ما دوزذک

اشکال باین بر این حج قطعی گردید کہ ابون نبوی و عم او ابو طالب مؤمن مسلمان بودند پس خبر از عتق الصفا

قد متاسفانی این اخبار میباشد و در کلام پنجم منافات نیاید جواب قاعدہ کلیتہ در علم حدیث و اصول فقہ

و علم درایت و روایت مقرر گردیدہ کہ اگر خبری واحد متاسفانه پاره از صحاح و حسان باشد چہ اگر تطبیق و توفیق

مکن باشد و اقدم و اولی است و الا متروک است چہ خبر واحد معارض اخبار کثیرہ نمیتواند شد و ہمین با اعلام

مزبورین بالا در اینجا اختیار کردند و امامتہ در اینجا متفق با کلام این خبر از مختصات امور باطل محض است

اشکال در چند خبر آمده کہ حضرت ابو طالب وقت مردن بعنادید قریش گفت وقتیکہ آنها با و گفتند

اترغب عن عبدالمطلب فقال لہم ان علی حلة عبدالمطلب پس بروین جاہلیتہ عبدالمطلب گفت جو

چونکہ این خبر ہم معارض اخبار کثیرہ فرمودہ میباشد پس ما میگوئیم کہ کل با باری از عبد اللہ و ابو طالب و

عبدالمطلب از او بسیار تبعہ بر ہم مومن و موحد بر تہ ابرہیم بودند و پنجم با و این امہ مرحومہ ہم ما مورثین

که ابراهیم می باشد بقول تعالی فاتبع صلاتها براهیم حنیفا پس ثابت شد که عبد المطلب عبد الله و ابو طالب قبل  
 نبی مکلف و امور بکلمه ابراهیم مومن موصوف بودند قدحی عامه نمیشود زیرا که ابو طالب هم چون طریقه عبد المطلب و  
 هر یکی از آنها بر کلمه ابراهیم بود و جواب ثانی ما میگوئیم که همه بار نبوی انبیاء بر نفس خود بودند بآیه و تقلید  
 و احادیث مفسره آن فرمودید پس آنچه اهل سیر منم زینی و بزرگی از سیر حلییه و غیر آن از ابن عباس روایت  
 کردند قال صلعم بیعت جدی عبد المطلب یوم القيمة فی زی الملوک و ائمه الاشراف و در خبر

دیگر است ان عبد المطلب یعطی له نور الانبیاء و جمال الملوک و بیعت امة واحدة یعنی پیغمبر فرمود  
 مبعوث میشود و جدیم عبد المطلب تقیته و زری پادشاهان و بهار شریفان و نبور انبیاء و بجمال پادشاهان و  
 مبعوث میشود و تنها از همه خلق میرز منجی گفت نبور انبیاء و بجمال شاهان عدول منخیزد برای آنکه او بر توحید  
 مستقل بوده چون زید بن عمرو بن نفیل و درقه بن نوفل که در جاهلیت بودند مردند در آنها هم وارد است  
 که آنها تنها مبعوث میشوند نبور انبیاء زیرا که موصوفین مستقل بودند تا بیع یعنی هر یک از پنهانی بر نفس خود بود

**و یحقی و ابو العلیم از کعب الاخبار روایت کردند قال فی التواتر ان فی صفة امة محمد انهم یوم القيمة**  
 یعطون نورا کالانبیاء یعنی در تواتر صفة امت محمد آمده که آنها را بقیمة نور انبیاء می باشد اقول حضرت  
 عبد المطلب اگر عیاذا بالله مشرک یا کافر میبود البته در تقیته نبور انبیاء و بهائی ملوک عدول چون سلیمان و  
 سکنر مبعوث نمیشد چه مشرک کافر یا غیر خرمی خسران و لعنت و ذلته چیزی است و ابدا نبیهاست پس ما بقیته  
 از مسلمان ثابت شد با اینهم که حدیث ضحاح و الشیخ الفیاض اقرا باطل محض موضوع از منته اسویه می باشد بزرگی

بعد ازین فرموده و هکذا بقیة ابا نه علیه السلام الی دم و هذا یعلم قول ابی طالب علی ملته عبد  
 اشاره الی نه علی لقب جید و مکارم الاخلاق و اولم یصدر من ابی طالب الا اشارات الدالة علی

التوحید لا قوله وهو علی ملته لکان ذلك کافیا یعنی همین طور باقی ابار نبوی هم تا آدم می باشد و  
 این بنیستند که قول ابو طالب بر کلمه عبد المطلب اشاره است با آنکه او بر توحید تم و بر مکارم اخلاق  
 بود و اگر انابو طالب توحید و ولای و اشارات بان صا و نمیشد بر آئینه کافی بود برایمان ابو طالب  
 همین که او بر کلمه عبد المطلب بود و بعد این از جمعی یکه خود چون امام احمد بن حسین حنفی موصی مشهور بان  
 وحشی و انانیه مالکیر چون علی جمهوری در فتاوی و تمسانی بر عایشه شفا عیاض نقل کرده ان بفضرا بیعت  
 که لانه کان حای النبوی و ناصر و مریه فذمه ذم النبوی و ایضا و مود النبوی و من ذمه هو کافر و جبیل

وعند المالکة وان تاب يجب قتله یعنی بعض ابوطالب قول کفر او کفر است زیرا که حایة و نضرة و تربیت محبت و نبی  
 اظهر از آقا بوشن و ثابت است پس زوم ابوطالب فم نبی موجب ایذا نبی است و موذی نبی و هر که زوم نبی کند  
 او کافر بالاتفاق است و نزو مالکیه اگر چه تو بهیم کند لکن قتل او بعد تو بهیم واجب است فله در هر دو  
 شکر سببهم اشکال بر گاه نبی عند الاختصار از ابوطالب شهادة کلمه طیبه منجیه است چرا گفتم بلکه گفت بر  
 نیک طایفه قریش و زنان نیکویم **جواب اول** جماعتی از ائمه اعلام است چون محمد بن اسحاق امام السیر و  
 واقفی امام الانساب السیث و التفسر و امام موصلی حنفی و علی اجوری مالکی و تمسانی مالکی و امام قرطبی  
 و امام شعرائی و امام سمعی و امام سبکی و ابن سعد امام المورخین و امام جلال الدین سیوطی و محقق سید  
 محمد بزنجی و غیر هم چنانچه نال سید احمد زینی از سبب آنها نقل کرده که همه اینها مستعد و قایل بتوحید و ایمان  
 ابار نبوی از ابوطالب عبد الله و عبد المطلب تا آدم بودند و اینها واجب النجاة میباشند و تکفیر و توہین و  
 بعضی حدی از ابار و ابوطالب توہین و ایذا نبوی کفر میباشند پس اینها تاویل این خبر کردند بانکه بحضور  
 صنادید قریش گفت ہو علی بله عبد المطلب بغرض حفاظت و حایة و صیانت نبوی تا بعد موت من او را اذیت  
 نرسد: لهذا علانید و جہر شهادتین را تلفظ نکرد و الاشرار بعد اینها چنانچه عباس و اولاد و آل ابوطالب بآن معنی  
 و راوی و مجمع طیبہند و بعد تم تلفظ عینی کالہ الا الله محمد رسول الله بعد اعتقاد بآن اگر تلفظ کند الا  
 بمعنی و امثال آن ایامون موحده است یا کافر مطلق است و مشکلمین و قول است **اول** لقولین در حق  
 و ثبوت ایمان اعتقاد قلبی و علم بآن کافیست و همین منصور بر بان و قرآن متفق علیہ صحاح اخبار  
 میباشند در مسلم از عثمان روایت کرده قال رسول الله امنوات وهو يعلم انہ الا الله خذ  
 الجنة ہر کہ مرد و او میداشت معنی کلمہ توحید را داخل جنبت میشود و اشکال بر گاہ ابوطالب حدیث  
 بود پس چرا استغفار برای او میکرد و نمیپرسید تا آنکہ آیه ما کان کفنی والذین امنوا ان یتغفروا للشرکین  
 و لھا کافوا اولی قربان بعد ما تبین طہر القلوب انہم اصحاب الحجیم نازل شد و سبب نزول آنرا جمعی از مفسرین  
 چنین میویسند کہ ابوطالب بر گاہ اعراض کرد از ذکر الا الا الله و بجواب ابو جہل و عبد بن ابی امیہ مخزومی گفت  
 کہ من یرتد عن المطلب ام فقال لنبی لا یتغفرنک ما لوانہ عنک فقال المسلمون ان النبی یتغفر  
 لکم و استغفر براہم لا یمیرا لہم لا یتغفرون لا بائنا فاستغفروا لہم فترت هذه الایة **جواب**  
 پنجم و مخبر میباشند **اول** سید محمد بزنجی میگوید کہ انی تبتعت سبب نزولھا فوجدتھا منقصة الی الثلثة



**وجه اول** آنما نزلت فی بیطالب لثانی فما نزلت فی والدته البنتی الثالث آنما نزلت فی ابی طالب  
 الذین ماتوا فی الکفر کان اولادهم یتغفرون لهم واما الوجه الثانی واهل بنات نزلت فی والدته  
 البنتی فهو ضعیف جدا واما الوجه الاول که نازلت فی بیطالب فهو اختصاص من الروایة فی الحدیث  
 نقلت بالناسل نزلت فیہ واما الوجه الثالث فالصیح ان سبب النزول هو الوجه الثالث  
 یعنی متبع در سبب نزول بن بسیار کرد پس من ایتمن من تقسم بیه چه میخورد اول آنکه ابوطالب نازل شده  
 ثانی در و ابی طالب نازل شده ثالث در ابی طالب نازل شده که آنها بر کفر مرده بودند و اولاد آنها را  
 استغفار میکردند اما الوجه الثانی ضعیف جدا است چه او قبل ثبوت نبوی چند سال مرحوم گردیده و او  
 مشرک نبود بل بر ملت خود ابراهیم خلیل بوده اما وجه اول که در ابوطالب است و آن حذف و مختصار  
 از روایة در حدیث وارد شده لهذا مردم گمان کردند که در او نازل شده اما وجه ثالث صحیح  
 و سبب نزول همین وجه ثالث است که در ابی طالب نازل شده بچند وجه اول مما استدلال به  
 علی صحته هو ان الآية نزلت بالمدينة والسورة تمدينة نزلت بعد تبوک وموت ابی طالب کان بمكة  
 قبل نزول الآية بنحو ثانی عشر سنة یعنی از آنجا که لال کرده میشود بر حق و چه ثالث و نیت کاین آیه نازل  
 شده بعد از سورہ مدنی است کلا و بعد جنگ تبوک نازل شده و مرگ ابوطالب بمکه قبل نزول بن آیه و او از  
 سال واقع شده پس سناد نزول ابوطالب بالکل خلاف واقع میباشد ثانی لوقیل عن ابی طالب بطریق  
 صحیح انه اتخذ منها لها الحجرا و علی البنتی عن عبادة سربه قط غایته انه ترك النطق بالکلمة المخصصة  
 او ترك بعض لواجهات ومع ذلك قلبه مشغون بتصديق التوحيد والنبی وهذا من اقواله وافعاله بالنبی  
 ظاهر عو مثل هذا نوح فی الآخرة الاعلى مقصود دینا فلا یطق بالحکمة ولا بحاسن الشریعة ولا بقواعد  
 الایمة من اهل کلام ان یکون هو وانزل عم ابراهیم فی قرن واحد حاشا من کرم الله تم و هنا قال  
 حسان شعر من یحیی سوال الله منکم و میدحر و نیصیره سوا یعنی از ابوطالب نقل نگردیده  
 بطریق صحیح که برگز ابوطالب مشرک بوده یا بتی یا سکی را خدا نسته برای عبادة گرفته باشد و بنمبر را  
 گاهی در مدته العمر بنی از عبادة خالق کرده باشد غایه ما فی الباب است که او نطق بالفاظ کلمه مخصوصه یا  
 ترک بعض واجبات فرعیة کرده باشد ومع ذلك لیس بتسدیق توحید خالق و تصدیق نبی عربی بوده و  
 این از سیر عمری و اقوال و افعال و بنی بهر کس نصحت عیان را حاجت بیان نیست و شن این احب النجاة